



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

چهارشنبه ۱۶ دسامبر ۲۰۲۰

حمید انوری

## رهنوردی که زر یافت، اما وجدان باخت

اعظم رهنورد زریاب، عاقبت رخت از دیار فانی برکشید و به دیار باقی شتافت. این البته راهیست که همه روانیم، اما آنانی به جاودانگی می پیوندند که با وجدان آسوده، روان راحت و فارغ از وسوسه های نام و ننگ، از دیده ها میروند و برای ابد به دل ها می نشینند، اما با درد و دریغ که اعظم رهنورد زریاب، از آن جمع نبود و چند روزیکه از دیده ها پنهان شد، از دل بعضی دوستان و آشنایان خود هم میروود و این در حالیکه او نظر به کارکرد های خود، هیچگاه در دل هموطنان با درد ما؛ لانه کرده نتوانست.

هرچند از این قلم شکسته در سال های گذشته، چیز چیزی، جسته و گریخته در مورد شخصیت و کارکرد های او نوشته شده بود، اما تلاش کردم در اینترنت نیز یک جست و جو نموده و مطالب بیشتر و مشرح تر هم از هموطنان خود را گرد آورم.

در جریان همین جست و جو در اینترنت، به نوشته ها و مضامین فراوان برخوردم و چون چند روزی از مرگ زریاب نگذشته است، اکثر مضامین در مدح و ثنا و در دعاو فاتحه و تسلیت است و کمتر به نوشته های انتقادی در مورد پرداخته شده است.

رهنورد زریاب، داستان نویسی بود و بیشتر داستانهای کوتاه و دراز او، شکل قصه و افسانه داشت و از رئالیسم به فرسنگ ها فاصله داشت. او هیچگاهی از درد مردم نگفت، از ظلم و ستم اربابان قدرت، سطری هم ننوشت، از تجاوز و تهاجم و جنگ و کشتار کلمه ای هم تذکر نداد و....

او که "اعظم" او را نام بودی، برای خود تخلصی برگزید که سخت به اوضاع و احوالش وفق داشت و از مکنونات قلبی او حکایت می کرد، یعنی اینکه "رهنوردی" او فقط برای یافتن "زر" بود و بس. او اندرین راه بسیار قدم گذشت، بی حد و اندازه و متواتر ره پیمود، رهنوردی پیشه کرد، فارغ از اندیشه های نام و ننگ. او با وطنفروشان خلقی و پرچمی و شورای نظاری و... ره

بیمود، راهنورد راه آنان بود و شاید هم، "زر" فراوان اندرین راه یافته باشد که به خدای حق معلوم، لااقل او در هر شرایط و هر حالت، رهنورد راه "زر" بود و "زر" یافت، اما وجدان باخت. در این قسمت اما، قسمت هائی از نوشته یک هموطن را می آورم که از انترنت گرفته شده است و قضاوت را به هموطنان خوب و بی غل و غش خود میگذارم، نه آنانیکه در مرگ او یخن پاره میکنند و خاطره نویسی می کنند و نه هم آنانیکه رفیق گرمابه و گلستان او بوده اند.

### **«طنز خونین حلیم تنویر و چاپلوسی رقت انگیز رهنورد زریاب»**

سلیم. ر - آلمان

"... در مورد اعظم رهنورد زریاب، شما راه نسبتاً طولانی ای را در پیش گرفته اید تا حدود سقوط او را در قعر تسلیم طلبی و چاپلوسی در برابر رژیم جنایتکار ایران و دژخیمان بنیادگرایی وطنی ثابت نمایید. او فقط برای نشریه «کلك» (حالا «بخارا») چاپ تهران نمی نویسد تا خودش را برای رژیم تروریستی ولایت فقیه «حلال» سازد، او در بزدلی و بیچارگی و بی مسلکی یا بدمسلکی. از واصف باختری و داکتر اکرم عثمان و شرکا سبقت گرفته حتی به نشریه ای بنام «البر» چاپ هالند هم می نویسد که چنانچه آگاهید ارگان مشترك عده ای از روشنفکران (بخوانید تاریخ فکران) اخوانی مقیم هالند در اروپاست که به «برادران جهادی و طالبی اش انتقاد» به عمل آورد و «خط» می دهد و همه کاره آن فردی گلبدینی است موسوم به دکتور محمد حلیم تنویر. راستی کسی که به داشتن لقب «کارمند شایسته فرهنگ» از سوی میهنفروشان افتخار نماید، چرا از قلم زدن در نشریه ای گلبدینی و از آن کثیفتر ادای چاپلوسی مقابل داکتر حلیم تنویر ابا ورزد؟ نوشته رهنورد زریاب در شماره های ۷۱ و ۷۲ (جنوری ۲۰۰۰) نشریه مزبور «تصویری از طنز و طنزهای تنویر» عنوان دارد که در آن پس از قلمفرسایی درباره طنز، به ستایش از کتاب حلیم تنویر می پردازد بنام «خر بی فرهنگ» و او را طبق اصل بده و بستان های کلیه قلم به بده و بستان خادی و جهادی و خاین، به طرز تهوع آوری می ستاید، طبعاً بدون کوچکترین اشاره به لکه های خون در دامن این «رکن» حزب تبهکار. «کارمند شایسته فرهنگ» ما خوش است از این که گویا داستان های «خر بی فرهنگ» لبخند هایی بر دهان مبارکش آورده و نویسنده بنیادگرایی آن را «موفق» و «به هویت رسیده» و «بی نظیر» و غیره می نامد. ناگفته روشن است که اگر او بر شرف و وجدانش پا نهد، باید از خواندن کتاب یکی از عوامل جنایتکارترین حزب اسلامی در کشور و شاید دنیا، مملو از خشم و نفرت شده و به جای لبخند، اشک بر چشمان کورش حلقه می زد

که چگونه فردی برخاسته از گروهی آدمکش و بدذات، اکنون می خواهد در جامه «نویسنده» و «طنز پرداز» بر چهره کریه گلبدینی اش ماسکی «مزاقی» و «فرهنگی» بزند. البته در جایی، برای آن که تصویری از «آزاد فکری» و شخصیت و قلم «آزاد» آقای حلیم تنویر به دست دهد، اینچنین او را می آراید:

«حلیم تنویر خود وابسته به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بوده است و می شود جلوه های این پیوند را در دو سه جای این کتاب احساس کرد. با این هم، در همین داستان، نیشکی به امیر حزب اسلامی هم می زند هر چند این نیش چندان دردناک نیست:

«موتر ره گرفتم و (رفتم) خانه حکمتیار. دامادش (غیرت) مثلی که خودش رهبر حزب اسلامی باشه، با کلنگ گفت:

انجنیر صاحب بسیار مصروف اس. همراهی مولوی صاحب محمدنبی ملاقات داره. بعد از ملاقات هم وخت نداره!

گفتم:

خیره، بری يك سلام شان آمده بودم. و پیش خود گفتم:

همی ده حزب اسلامی نفر قات بود که حکمتیار داماد خوده سکرتر خود ساخته!»

آری، نوکر يك خاین دژخیم، با بادرش شیرین زبانی می کند و آن وقت نویسنده ای خود فروخته و معامله گر به همین خاطر او را ناز می دهد. در حالیکه اگر بی وجدانی به خرج نمی داد باید این نوع آرایش کردن تیزاب پاش تروریست را توسط عامل «طنز پرداز» اش افشا نموده و نشان می داد که يك چنان نیشک» زدنهای مبتدل، کهنه، رادیو کابلی و فرتوت را به حساب «نیشکی» به امیر صاحب حزب اسلامی آوردن فقط عوامفریبی، خاک به چشم مردم پاشیدن و تراشیدن چهره ای عادی و انسانی برای گلبدین و شرکا با استعانت از «طنز» در سطح سواد و شعور و ذوق يك اخوانی می باشد و بس.

رهنورد زریاب باید بداند که فقط او با آن شخصیت معلوم الحالش هست که از «نیشک» های يك گلبدینی به گلبدین، کیف کرده و آن را «در ادبیات معاصر مان بی نظیر» می نامد. ولی کی می تواند از نویسنده ای که به گرفتن لقب از دلیل ترین میهنفروشان دنیا فخر می فرورد و در برابر رژیم ایران و آدمکشان «فرهنگی» حزب گلبدینی سرخم می کند، انتظار داشته باشد که با دیدن این «نیشک» های اخوانی يك برادر به «برادر» دیگر، جانش را آتش فرا گیرد، قلم بردارد و لیستی از جنایات حزب آقای حلیم خان تنویر ارائه دهد و مردم را فرا بخواند که فریب این مردك «طنز

پرداز» را نخورند که خون صدها و هزاران روشنفکر رشید از قلمش می چکد و تا از سابقه ننگین وابستگی به حزب گلبدین از مردم عذرخواهی نکرده، و تا حسابش را از سلسله جنایات هولناک باندش تسویه نکرده، «بهش می آید» که در فردایی که کلیه سرجنایتکاران جهادی و طالبی به محاکمه کشانده می شوند، جایش درست در پهلوی گلبدین باشد.

«طنز تنویر»، هرگز «تند» نیست آقای رهنورد زریاب؛ این تندی بی حد و حصر پرچمی- جهادی شما و معامله گری‌های بی شرمانه ای شما با خاینان بنیادگرا است که آن ها را «تند» می یابد، جدی می گیرد، به آن ها بها قایل می شود و از همه نفرتبارتر تصویرهایی می داند که می توان در آنها «عمق غمنامه مردم و کشور مان را دریافت».

«عمق غمنامه مردم و کشور مان» ناشی از جنایات گلبدین و گلبدینی‌ها را با هیچ طنزی نمی توان به تصویر کشید. مخصوصاً که عجالتاً هیچ طنزنویسی با آبرو و با صلاحیتی را در افغانستان سراغ نداریم. مگر می شود عمق جنایات جمهوری اسلامی ایران و نازی ها علیه یهودیان را با طنز يك نویسنده وابسته به رژیم ایران یا نویسندای نازی دریافت که حالا بتوان به عمق فجایع قصابان بنیادگرای وطنی به قلم اجیر و آلوده ای یکی از سرکردگان یکی از پلیدترین گروه های جنایت پیشه پی برد؟

**خر شدن یا هر چیز دیگر را می توان بخشید و از یاد برد، اما همصدایی و معامله گری با**

### **جلادان بنیادگرا را هرگز!**

شما با کلیه انجمنی ها همانطوری که در زمان اشغال وطن شادمان بودید و دست در آغوش اسداله حبیب‌ها، دستگیر پنجشیری‌ها، لطیف پدram‌ها، سلیمان لایق‌ها، حسین فخری‌ها و... می خندیدید و مستی می کردید حالا هم می توانید با طنزهای «برادر داکتر حلیم تنویر» هر قدر وسع دارید بخندید. اما مردم ما با داغ های ناسور، از غم ریخته شدن خون فرزندان شان، به دست حزب خیانتکار «طنزنویس» تان، همچنان سوگوار اند و منتظر روز محاسبه.

ولی اگر رهنورد زریاب موفق نمی شود با آوردن هیچ نقل قولی از کتاب «خر بی فرهنگ» لبخندی بر لب ما بیاورد، با ذکر گوشه ای از تاریخ مشعشع اتحادیه نویسندگان، علاوه بر آن که خواننده را به موجودیت «سازمان خران» در اتحادیه آشنا می سازد، نکاتی را بر ملا می نماید که تا کنون تصور نمی کنم تعداد زیادی از آن مطلع بوده باشند. «کارمند شایسته فرهنگ» می نویسد:

«این نکته را نیز بیاورم که وقتی از خواندن کتاب "خر بی فرهنگ" به بیرنگ کوهدامنی خبر دادم، در نامه بعدیش نوشت: این کتاب را حتما به من بفرست تا ببینم که خر چگونه می تواند بی فرهنگ باشد!

البته منظور او از خر، همانا، اعضای سازمان خراسان بود. این سازمان غیر رسمی (!) را ما در دهه شصت هجری خورشیدی، به صورت غیر رسمی (!) در درون اتحادیه نویسندگان در کابل، به وجود آورده بودیم. همان گونه که اعضای حزب دیموکراتیک خلق یک دیگر را رفیق میگفتند اعضای این سازمان، همدیگر را خر می نامیدند. والحق که خراسان سترگ و ناموری هم داشتیم، چون: خر واصف باختری، خر پرتو نادری، خر قهارعاصی و... نیز باید این نکته را به ویژه برای بیرنگ کوهدامنی - روشن سازم که خر حلیم تنویر هیچ پیوندی با اعضای محترم سازمان خراسان ندارد تا خاطرش راحت باشد و شب ها آرام بخوابد.»

نوکر یک خاین دژخیم، با بادرش شیرین زبانی میکند و آن وقت نویسنده ای خودفروخته و

معامله گر به همین خاطر او را ناز میدهد. در حالیکه اگر بی وجدانی به خرج نمیداد باید این

نوع آرایش کردن تیزاب پاش تروریست را توسط عامل «طنزپرداز» اش افشا نموده و نشان

میداد که یک چنان «نیشک» زندهای مبتذل، کهنه، رادیو کابلی و فرتوت را به حساب

«نیشکی» به امیر صاحب حزب اسلامی آوردن فقط عوامفریبی، خاک به چشم مردم پاشیدن و

تراشیدن چهره ای عادی و انسانی برای گلبدین و شرکا با استعانت از «طنز» در سطح سواد

و شعور و ذوق یک اخوانی میباشد و بس.

زندهباشی «کارمند شایسته» که سرانجام با این قصه شیرین واقعی ات ما را خنداندى! تا حال فکر می کردیم اعضای اتحادیه نویسندگان پوشالی، غیر از قلم به دستان خادی، جمعی از قلم به دستان ترسو و بی عزت و تسلیم طلب و بوقلمون مشرب بود که دیدیم بعد از انفلاق رهبر و دولت شان در ۱۹۹۲ خود را «اسلامی» خوانده به پای جنایتکاران جهادی افکنده و به مرحله دیگری از خیانت قدم نهادند. اما اینک به لطف شما آگاه می شویم که آنان ضمن تدقیق و تفکر، مناسب می دیدند که

یکدیگر را «خر» بنامند! کاش «کارمند شایسته» وجه این تسمیه را نیز می گفت. آیا همدیگر را خر می نامیدید زیرا می دانستید که آن وقت ها کمر تان با کشیدن بار رهبران پوشالی تان خم بود و تعهد سپرده بودید که به مجرد به قدرت رسیدن تبهکاران بنیادگرا، از بردن بار سنگینتر و ننگینتر آنان هم اعراض نخواهید جست؟

سوال دیگر این است: در مقابل «رفیق» گفتن پرچم و خلق، «خر» خطاب کردن یکدیگر را ترجیح دادید. امروز چطور، آیا «برادر» گفتن اربابان جهادی و طالبی تان، شما را مزه می دهد یا این که چیزی مثل «خرِ خر» یا «خر به طاقت دو» را خواهید پسندید؟

نمی دانیم دیگران چه نظر خواهند داشت، ولی تا جایی که مربوط به من و عده ای از دوستانم می شود باید به یاد داشته باشید آقای رهنورد زریاب که ما، شما و شرکا را «خر» نه، بلکه بسیار ساده قلمزنان عاقل و بالغ اما جبون و سازشکار و بی عاری می شناسیم که اگر دیروز فرومایگی را تا سرحد پذیرفته شدن «در حضور خانواده رئیس جمهور» و گرفتن القاب از روس ها و پوشالیان رسانیده بودید، امروز تا بوسیدن خاک پای جنایتکاران بنیادگرا پیش می روید. و این شما را هزاران بار بیشتر از خر، کم بها، خوار و مطرود می سازد. خر شدن یا هر چیز دیگر را می توان بخشید و از یاد برد، لیکن همصدایی و معامله گری با جلادان بنیادگرا را هرگز!

«کارمند شایسته فرهنگ» در جایی دیگر با ذکر فکاهی ای درباره کی جی بی و سی آی ای و خاد به زعم خودش «نیشکی» می زند به دستگاه شکنجه و آدمکشی رژیم محبوبش. ولی ایشان فراموش می فرمایند که دیگر خیلی دیر شده، آیا لکه ای ۲۰ سال جان و جگر بودن با خاد و بی ناموسان جانی خاد و آفرینندگان روسی شان را می توان با ارائه فکاهی گکی از رویش پاک نماید؟ آیا دورویی و رندی و شیادی ای در عین حال مسخره تر این هست که از يك سو آنچنان در اوج حقارت و خواری به لقب داده شده از سوی رؤسای میهنفروش بالید، ولی از سوی دیگر خادش را بد گفت؟

«کارمند شایسته فرهنگ»، فراموش نکنید که اگر شما و جمیع به قول خود تان خران نامور و بدنام اتحادیه از خاد و خاد از شما نمی بود و تکه به تکه راست نمی آمدید، ابدأ نمی توانستید ۲۰ سال در خدمت آن باشید و به جیفه ای آن هم فخر بفروشید.

مردم ما داغ های استخوان سوزی از خاد دارند؛ کابوس خاد با وصف نزول آفت سیاه جلادان جهادی و طالبی، هنوز از ذهن مردم نرفته است. این داغ و این کابوس را با يك چنین خوش طبعی های خادی - جهادی پسندانه در دل مردم هموار نمی توانید. برعکس، برخورد شما به

سفاکترین بازوی رژیم متبوع تان در چهارچوب يك فکاهی، اساساً بخاطر آن است تا قضیه را تخفیف دهید و خاد جهمی را به صورت دستگاهی که عیب مهم دیگری نداشت و فقط افراد کمی احمق هم در آن جا گرفته بودند، ترسیم نمایید. درست مثل تطهیر خاد و فرومایگان جنایتکاری مثل اسداله کشتمند و غیره توسط همتای پرچمی تان داکتر اکرم عثمان. در حالی که شما نمی دانید، شما که با رژیم و در پناه خاد بودید نمی دانید که هزاران هزار هموطن ما از دست خاد چه کشیده اند که چنانچه گفتیم با وصف تجربه کردن طاعون جهادی، از یاد آن تکان می خورند و سوگند یاد می کنند که میهنفروشان پرچم و خلق را نخواهند بخشید و به سزای اعمال شان خواهند رسانید.

همانطوری که جناب داکتر حلیم تنویر در مورد حزب خاینش عمل می کند، شما هم خاد و جنایاتش را در سطح يك فکاهی سبک می نمایید. در حالی که این پدیده فصل بزرگی از ۱۵ سال از اندوهبارترین سال های تاریخ افغانستان به شمار می رود که منجمله تیره بختی های دیگر، بسیاری از روزنامه نگاران، نویسندگان و شاعرانش توسط تجاوزکاران روسی خریده شده و در اتحادیه نویسندگان متشکل ساخته شدند!

باری، آیا شما با نقل آن فکاهی قصد دارید پرده از جنایات خاد برگیرید؟ در این صورت اول دوستان و شریکان تان داکتر اکرم عثمان، عبدالله نایی، لطیف پدram، داکتر اسداله حبیب و دیگران را باید وادارید تا رازها را افشا سازند و شما یادداشت بردارید و دوم این که همه نوشته های تان را در زباله دانی ریخته آتش بزنید زیرا پوچ و بی بها اند، چون از بیداد خاینان پوشالی و جهادی در آن ها خبری نیست و آن وقت بنشینید و این بخش از سوگنامه وحشت آور مردم ما را طی داستان هایی به قلم آورید که ثابت شود از ستم های روانفرسا بر مردم بی خبر نیستید، گذشته ای تان را در عمل نفرین می نمایید و در نتیجه کسی هستید که سر یا پایش پیش پوشالیان نمی باشد، در برابر جنایتکاران بنیادگرا سر فرود نیاورده، به بهانه یاد سیاوش کسرایی، ثنای رژیم ایران را نمی خواند و به بهانه معرفی کتاب يك عامل گلبدینی به افشای نویسنده و حزب خاین و خونخوار وی می پردازد، نه این که در برابر هر دو، دهانش به طرز مضحکی پخ بماند. اما گویی شما و یاران در معامله گری با دژخیمان پوشالی و اکنون جهادی و طالبی سنگ مانده اید و تا آخر عمر از آن رو بر نخواهید تافت.